



## شعر انقلاب و آینده موعود

■ رضا اسماعیلی

شجره طیبه شعر انقلاب  
اسلامی در طول دو دهه  
گذشته، دوران آفت و خیز  
خود را پشت سر گذاشته و  
امروز به دوران بلوغ و  
بالندگی رسیده است.

رسیدن به قله هنر موعود،  
همان آینده روشنی است  
که در انتظار شعر انقلاب  
اسلامی است.

شعر و ادبیات موعود،  
زمینی نیست. شجره  
طیبه‌ای است که ریشه در  
آسمان‌ها دارد، الهامی و  
وحی‌گونه است. حاصل  
سیر و سلوکی عارفانه و  
کشف و شهودی عاشقانه  
است.

و اما پاسخ گفتن به این سؤال که چه آینده‌ای در انتظار شعر انقلاب اسلامی است و این میراث شریف در فردای تاریخ از گرده چه سرنوشتی عبور خواهد کرد، کار چندان آسانی نیست. برای پاسخ گفتن به این پرسش، ابتدا باید مشخص کنیم منظورمان از آینده چیست و از کدامین آینده حرف می‌زنیم. از آینده موعود و روشنی که قرآن کریم بشارت آن را داده است؟ یا از آینده تاریکی که محصول جنون کور صنعت و فن‌آوری قرن بیست و یکم و به عبارتی دیگر محصول <جبر تاریخ> است؟!

بدیهی است که ما به عنوان یک انسان مسلمان و یک هنرمند مسئول، به آینده موعود چشم دوخته‌ایم، آینده‌ای که خورشید مهدویت در آسمان جهان می‌درخشد و مستضعفان به وراثت زمین برگزیده می‌شوند. بنابراین، هنر و ادبیات ما باید از هم اکنون چشم به آفاق این آینده موعود بدوزد و هنرمندان ما برای رسیدن به قاف کمال چنین آینده روشنی، کمر همت ببندند. اگر یقین و باور داشته باشیم که انقلاب اسلامی زمینه‌ساز انقلاب جهانی حضرت مهدی موعود (عج) است، آینده شعر و ادبیات انقلاب اسلامی را نیز باید در پیوندی استوار و ناگسستنی با این آینده روشن، ترسیم کنیم.

در واقع با عنایت به فلسفه انتظار و آمادگی برای ظهور منجی بشریت، حضرت موعود (عج)، ما باید در عرصه هنر و ادبیات نیز شاهد باروری و شکوفایی شجره طیبه <هنر موعود> باشیم و راه را برای تحقق این آرمان بزرگ و مقدس هموار کنیم، زیرا رسیدن به قله هنر موعود، همان آینده روشنی است که در انتظار شعر انقلاب اسلامی است.

اینک پرسشی که در ذهن نقش می‌بندد این است که منظور از <هنر موعود چیست و از چه راهی می‌توان کاروان شعر و ادبیات انقلاب اسلامی را به این سمت و سو هدایت کرد؟ >هنر موعود> دارای مؤلفه‌هایی است که از جمله عمده‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1-- شعر و ادبیات موعود، زمینی نیست. شجره طیبه‌ای است که ریشه در آسمان‌ها دارد، الهامی و وحی‌گونه است. حاصل سیر و سلوکی عارفانه و کشف و شهودی عاشقانه است: من به خال لب ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم  
همچو منصور خریدار سر دار شدم

غم دلدار فکنده‌ست به جانم شرری  
که به جان آدم و شهره بازار شدم

در میخانه گشایید به رویم شب و روز  
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

جامه زهد و ریا کندم و بر تن کردم

خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم

واعظ شهر که از پند خود آزارم داد  
از دم رند می‌آلوده مددکار شدم

بگذارید که از بتکده یادی بکنم  
من که با دست بت می‌کده بیدار شدم(1)

2-- شعر و ادبیات موعود، هنری برآمده از شعور است. آینه معرفت، خودآگاهی و خداآگاهی است، از جهل، تعصب و خامی به دور است. محصول اندیشه و تفکری ژرف و ریشه دار است و در نتیجه ماندگار:

طلایگان سوار از غبار برگشتند  
تکاوران رها، بی‌سوار برگشتند

مسافران زمان زخم تشنه آوردند  
مجاوران زمین، آب دشنه آوردند

سیوکشان به شراب صراحت افزودند  
جگرخوران به کباب جراحت افزودند

مبارزان گل زخم شکفته را چیدند  
به دشت نرگس بیمار خفته را چیدند

هزار صاعقه شب را به تازیانه زدند

به طیره تا سحر ابر و تگرگ چانه زدند(2)

3-- شعر و ادبیات موعود، خلاف آمد عادت است و رسیدن به گونه‌ای از اجتهاد و بصیرت، گریز از <باری به هر جهت> و روزمرگی است، قدم زدن در عرصه‌های نوزایش، کشف و آفرینش است و گریز از رخوت و رکود و سکون:

ابری عظیم

از ته مجهول دره‌ها برخاست

همراه باد

دنبال يك فضاي مناسب رفت

ابر عظیم

بالاي يك فضاي مناسب

تن سپیدش را

در دست‌های نیازمند درختان ریخت

مه معلق

پشت دریچه تاريك من گریست

آه‌ای بهار

تو از کدام سمت می‌آیی؟(3)

4-- شعر و ادبیات موعود، محصول پیوند اندیشه و تفکر با تصویر و تخیل است، ولی در بند تخیل نیست، زیباست، ولی زیامدار نیست. هنر موعود، زیبایی را در خدمت تعهد می‌خواهد:

ما را خوش است سیر سکوتی که پیش روست

گشت و گذار در ملکوتی که پیش روست

بر گیسوی تغزل ما شانه می‌کشد

شیوایی دو دست فنوتی که پیش روست

تجربیدی از طراوت گل‌های مریم است

این سفره معطر قوتی که پیش روست

بگذار با ترنم مستانه بگذرد

این چند کوچه تا جبروتی که پیش روست

ما راهیان وادی سبز سلامتیم

آسوده‌ایم از برهوتی که پیش روست (4)

5-- شعر و ادبیات موعود، آینه تجلی حقیقت و سرچشمه بصیرت است. خواهان نقد سیرت است، نه صورت. در تنور ابهام برآمده از جهل نمی‌دمد و سرمایه آن، حرفه‌ای است که برای نگفتن دارد!

با دل شکسته رفتم، رو به مشرق تبسم

ناگهان رسیدم اینجا، صبح‌تان بخیر، مردم

دیشب از شما چه پنهان، سر زدم به کوی مستان

گفتم السلام يا مي گفتم السلام يا خم

ساقی قدح به دستان، خنده زد به روی مستان  
یعنی اجر می پرستان، پیش ما نمی شود گم

عاشق و دراز دستي! مستي و سياه مستي!  
آدم و دوباره عصيان! آدم و دوباره گندم؟!

عقل، هیزم است، هیزم، عشق، آتش است، آتش  
آتش آورید، آتش، هیزم آورید، هیزم (5)

6-- شعر و ادبیات موعود، هنری است با دو بال عدالت و آزادی، پاسدار کرامت‌های انسانی  
است، با مردم است، نه بر مردم:

امروز شاید باید از خون گلو خورد  
نان شرف از سفره‌های آرزو خورد

بوی ریا پر کرده ذهن دست‌ها را  
ای کاش می شد جرعه‌ای بی رنگ و بو خورد

خشکیده چاه زمزم اما حسرتی نیست  
لب تشنه باشی می شود از آبرو خورد

خون لخته‌های گریه را مردی خدایی  
در سال‌های سخت با آب وضو خورد

او کهکشانی بود، همزاد علی (ع) آه!  
کامروز باید غبطه بر احوال او خورد

شاید تمام حرفم این باشد جماعت  
حق شما را کاخ‌های روبرو خورد (6)

7-- شعر و ادبیات موعود، آن زمان که به زبان دنیا ترجمه می شود، ناموزون و نابهنجار است،  
و زمانی که به زبان آسمان ترجمه می شود، موزون و به هنجار:

ای کتاب آفرینش، نکته‌ای از نام تو  
بی نهایت موجی از دریای نا آرام تو

نور اسما تو پیدا در ضمیر هر چه هست  
بر لب هر ذره خندان آفتاب نام تو

تا قیامت مست از مشرق بر آید آفتاب  
ساقی گردون اگر در گردش آرد جام تو

شعر من گر بر لب فرداییان گل می کند  
رنگ و بویی جاودانی دارد از الهام تو (7)

8-- شعر و ادبیات موعود، در سودای اشتها، دل به افسون قبول خلق نمی سپارد، بلکه در  
گمنامی خلوص، چشم به قبول حضرت حق (عز و جل) می دوزد:

ما غیر آب و آینه فرصت نداشتیم  
جز با غزل به چشم تو شهرت نداشتیم

تنها نه تا ابد به تو مشغول جان ماست  
ما از ازل هم از تو فراغت نداشتیم

در ما جنون موج و تب قله بود و کوه  
جز بر ستیغ حادثه راحت نداشتیم

از ما می پرس، جز سخن آشنا می پرس  
بیگانه بود آنچه که عادت نداشتیم

با این همه بگو که پرستو نبوده ایم  
تا کوچ چشم‌های تو، هجرت نداشتیم



حالا بیا و غربت ما را مرور کن  
ما را که تا نگاه لیاقت نداشتیم(8)

9-- شعر و ادبیات موعود، قره الی الله است، به دنبال وصل است، نه خواهان فصل، به دنبال جان جان است، نه در سودای آب و نان، هنر موعود، چشم به تحسین حضرت حق دوخته است و غیر از حضرت دوست، صله ای قبول نمی کند:  
چشمها، پرسش بی پاسخ حیرانیها  
دستها، تشنه تقسیم فراوانیها

با گل زخم، سر راه تو آذین بستیم  
باغهای دل ما جای چراغانیها

حاليا، دست کریم تو برای دل ما  
سرپناهیست، در این بی سر و سامانیها

وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی  
ای سرانگشت تو آغاز گل افشانیها

فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید  
فصل تقسیم غزلها و غزلخوانیها

سایه امن کسای تو مرا بر سر بس  
تا پناهم دهد از وحشت عریانیها

چشم تو لایحه روشن آغاز بهار  
طرح لبخند تو پایان پریشانیها(9)

O و کلام آخر

خوب، فکر می کنم حالا دیگر با این مؤلفه هایی که برشمرده شد، آینده شعر و ادبیات انقلاب اسلامی را بهتر می توانیم بررسی کنیم. ما هم اکنون با میزان <هنر موعود> می توانیم موقعیت خودمان را بررسی کنیم. اجازه بدهید تعارف را کنار بگذاریم. به نظر شما آیا شعر و ادبیات انقلاب اسلامی -- به ویژه در سالهای اخیر -- در صراط مستقیم <هنر موعود> سیر کرده است؟! نیازی نیست جواب این پرسش را بلند بگوییم، فقط بیایید این حسارت را داشته باشیم که در خلوت به خودمان راست بگوییم و پاسخ دلمان را تحریف نکنیم! به یاد داشته باشیم هنر پذیرفتن <حقیقت>، هنر بزرگی است -- و السلام.

O پانوشتها (منابع و ماخذ):

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- 1-- دیوان حضرت امام خمینی (ره) -- موسسه تنظیم و نشر آثار امام -- ص 142
- 2-- کیهان فرهنگی -- سال نهم -- شماره 93 -- بهمن 71 -- ص 110
- 3-- سلمان هراتی -- از آسمان سبز -- صص 50 -- 51
- 4-- سید اکبر میرجعفری -- حرفی از جنس زمان -- ص 48
- 5-- علیرضا قزوه -- شبلی و آتش -- صص 17 -- 18
- 6-- سیدضیاءالدین شفیعی -- گزیده ادبیات معاصر (79) -- صص 27 -- 28
- 7-- نصرآ... مردانی -- قانون عشق -- صص 37 -- 38
- 8-- فصلنامه شعر -- بهار 77 -- شماره 22 -- ص 111
- 9-- علیرضا قزوه -- غزل معاصر ایران -- صص 38 -- 39

- 1-- دیوان امام خمینی(ره) -- ص 142
- 2-- علی معلم دامغانی
- 3-- سلمان هراتی
- 4-- ذکریا اخلاقی
- 5-- علیرضا قزوه
- 6-- سیدضیاءالدین شفیعی
- 7-- نصرآ... مردانی
- 8-- مصطفی محدثی خراسانی
- 9-- قیصر امین پور